

یغما

شماره مسلسل ۲۹۹

سال بیست و هشتم

مرداد ماه ۱۳۵۲

شماره پنجم

علی دشتی

شاهنامه *

شاهنامه یکی از آثار جاویدان زبان پارسی است. بحث در آن مستلزم تحلیل کاملی از مطالب گوناگون آن و تفکیک عناصر اولیه ایست که بی گمان یکی از شاهکارهای ادبی جهان قرارش داده است.

دست زدن به چنین کار سترگ علاوه بر فضل و اطلاع، مستلزم داشتن ذوق و قریحه و همچنین همت و پشت کار استواری است تا بتوان، هم سبک کار و قدرت طبع فردوسی را در آفرینش صحنه‌های گوناگون نشان داد، و هم مطالب اخلاقی و نکات اجتماعی آنرا روشن بطور مشخص ساخت.

مردم بطور اجمال به عظمت کار فردوسی و ارزش شاهنامه ازغان دارند، مخصوصاً آن را شاهکار ادبی دانسته باستناد بیت معروف:

* چون در این اواخر شاهنامه فردوسی مورد تحقیق و توجه خاص واقع شده، تجدید چاپ این مقاله را که دستوری کلی در روش تحقیق است مناسب شرد.

مجله یغما

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

تصور میکنند زبان پارسی با شاهنامه زنده شده است . اگر این تصور کاملاً درست نباشد و زبان پارسی را بدلیل شعرای قبل از فردوسی ، چون شهید بلخی ، رودکی و دقیقی ، و بدلیل گویندگان توانای معاصر وی ، چون عنصری ، فرخی ، منوچهری و غضایری ، مرده فرض نکنیم تا فردوسی با سرودن شاهنامه زنده کننده آن باشد ، لااقل بدین « فضل » باید اعتراف کرد که با گنجاندن تاریخ و افسانه ایران در بیش از پنجاه هزار بیت به برومندی زبان کمک فراوان کرده است . چه ، همه میدانیم « زنده بودن زبان » تنها بدین که قومی بدان تکلم کنند ، یا شاعرانی قدرت طبع خود را در ستایش پادشاهانی بکار بیندازند ، مصداق پیدا نمیکند . زبان زنده زبانست که می تواند مشاعر گوناگون و افکار مختلف را بیان کند و در این حماسه ملی آنقدر مطلب و اندیشه ریخته شده ، و برای بیان آنها آنقدر تعبیرات تازه و برازنده بکاررفته است که بدون تردید میتوان آنرا یکی از بزرگترین حوادث ادبی زبان پارسی و نقطه آغاز و تکیه گاه استادان بعدی دانست . صحنه های جاندار ، شرح و تفسیر عواطف گوناگون بشری ، پند و حکمت و نکات اجتماعی و سیاسی ، شاهنامه را از سطح یک شاهکار ادبی برتر برده و شاید بر تعصب قومی حمل نشود اگر بگویم آنرا از کتابهای جاویدان و از موارث بشری قرار داده است .

این مطلب از مقایسه میان شاهنامه و ایلیاد هم بخوبی آشکار میشود که در این کتاب ارجمند موهبت بیان شاعر بشر یک حادثه حماسی اختصاص نیافته بلکه تمام دوره عظمت ایران با وقایع گوناگون و افسانه های قومی و صحنه های زنده و عبرت انگیز در برمیگیرد و در طی آن پیوسته اندیشه بزرگ شاعر بستایش مکارم و تحقیر رذایل پرداخته ، و جنبه انسانی و دنیائی باین شاهکار میدهد .

بدیهی است در این مختصر مقصود بیان شأن شاهنامه و بحث در جنبه های گوناگون این کتاب نیست که خود مستلزم چند سال کار و مطالعه و فراهم آوردن کتاب هائی در صدها صفحه است ، بلکه میخواستم نکته ای را که از دیرباز در ذهنم خلیجان دارد

و تاکنون ندیده‌ام کسی متعرض آن شده باشد در معرض فکر نقادان خرده بین بگذارم. این نکته که درخشانترین کار فردوسی و نقطه حساس تلاش شاعر گرانمایه است - بحدی که میتوان گفت سایر مزایای شاهنامه را تحت الشعاع قرار میدهد - در تحقق این امرست که فردوسی با سرودن شاهنامه به تحکیم اساس متزلزل قومیت ایران پرداخته، عزت و مناعت ملی را که به خمول و خمودگرائیده بود بیدار ساخته است .

بر آنان که تاریخ را فقط ذکر وقایع ندانسته و از حوادث ظاهری علل یا نتایج نهفته را استنباط میکنند ، پوشیده نیست که تسلط عرب بر ایران تنها غلبه نظامی نبود و عواملی به‌مراه داشت که خطر اضمحلال قومیت و از دست رفتن شخصیت ملل مغلوب را بیار می‌آورد ، چنانکه در مصر و سوریه چنین امری روی داد .

ساطه عرب بر ایران حکومت ظاهری و سیاسی نبود ، بلکه با دیانت و باخوی تفاخر جوی آنها [که میخواستند زبان و عادت و آداب خود را نیز تحمیل کنند] توأم بود . تاریخ ، هجوم مغول را بسی خونین‌تر و سبعانه‌تر نشان میدهد ۳۵ : شهرها را یکی پس از دیگری تسخیر میکردند ، مرتکب کشتارهای هولناک میشدند ، بر ناموس و خواسته مردم دست می‌انداختند ، تاریکی اسارت و عبودیت بر همه جا سایه‌ئی شوم می‌گسترده ، ولی داعیه تسلط بر روح مردم در آنها نبود بلکه برعکس ، آداب و عادات و طرز فکر و حتی دیانت و خلاصه تمدن ملل مغلوب خواه ناخواه بدانها سرایت میکرد و پس از آرامش توفان ، رفته رفته هم‌رنک آنان میشدند .

اما در فتح عرب ، قضیه گونه دیگری داشت : عرب تفاخر جوی و مغرور ، بهره‌چهره غیر عربی بود با دیده خفت و وهن می‌نگریست . ظهور دیانت اسلام در میان آن قوم و نزول قرآن بزبان عربی نیز این غرور نژادی و تفاخر قومی را بحد اعلا رسانید ، در سایه دیانت ، وحدت و اتفاقی میان ایشان پدید آمد و در سایه این وحدت و ایمان ، به پیروزیهای نظامی نائل آمدند . نشئه فتوحات آن روح منافسه‌ای را که تا قبل از ظهور اسلام میان قبایل و عشایر محدود بود و بهمین دلیل مصداق آیه کریمه «الاعراب اشد کفراً و نفاقاً» قرار داشتند متوجه اقوام غیر عرب کرد : دیگر میان مضرّ

وکنانه یا تمیم و خزرچ منافسه و تفاخر و حماسه سرائی روی نمیداد ، بلکه عرب در مقابل عجم قرار میگرفت و «عجم» باید «کفاره شرابخواریهای بی حساب» خود را در دوران پرجلال ساسانیان پس دهد ، و خواری مغلوبیت را با پرداخت جزیه ، با یادگرفتن زبان عربی ، با احترام بآداب و عادات عرب ، با پذیرفتن رسوم زندگانی بادیه نشینان و بارها کردن عقاید و سنن اجدادی ، بپذیرد . در اوایل امر که هنوز اصول مقدس اسلام حکومت میکرد قبول اسلام کافی بود که عرب و عجم یکسان باشند ، ولی هر قدر از دوره صدر اسلام - که ایمان و تقوی آنرا نورانی ساخته بود - دور میشدند حرص جمع مال ، و تحمیل سیادت و بکار انداختن تفوق نژادی ، و استعباد ملل مغلوب فزونی میگرفت ، بحدی که بعضی از امرای عرب اسلام آوردن افراد را نمی پذیرفتند و آنرا حيله‌ای برای فرار از جزیه می پنداشتند ، در صورتیکه جزیه برای این وضع شده بود که مردم باسلام روی آورند .

این شمه بسیار خلاصه و مجملی بود از آنچه در روح فاتحین میگذشت . در نفوس مغلوبین قضیه بصورت دیگری نقش می بست که کاملاً به مقصود غالبین کمک میکرد : ایرانیان با شریعت «سهله و سمرحه» مواجه شده بودند ، دیانت ساده و عاری از تعقیدات و پیچ و خمهای آئین موبدان ، آنرا جذب میکرد ؛ مسلمان میشدند ولی در ذهن آنان مذهب و عادات و حتی قومیت عرب بشکل تجزیه ناپذیری مخلوط شده بود و البته توأم بودن سلطنت و دیانت در شخص خلیفه باین امر کمک میکرد : احترام بدیانت مستلزم احترام برئیس آن و طبعاً بزبان و عادات و تاریخ او شد .

خداوند اشرف انبیاء خود را از قوم عرب برگزیده ، پس عرب اشرف اقوام روی زمینست . قرآن بزبان عربی نازل شده و کلام الله است پس زبان عربی برتر از سایر زبانهاست . شأن و حیثیت قوم غالب با این برتریها و افتخارات در نظر ملت مغلوب چنان اوج گرفت که عادات و رسوم او را سرمشق و سزاوار پیروی می شمردند : موافق میل و داعیه اعراب ، رفته رفته در نظر ایرانیان هر چه غیر عرب است دون و پست ، و برعکس هر چه منسوب بعرب بود والا و شریف و حتی آسمانی جلوه میکرد .

طبعاً پیدایش چنین روحیه‌ای هرگونه مناعت قومی را که مایه بقای مشخصات ملی است خفه کرده مردم را برای اطاعت و عبودیت قوم دیگر آماده میساخت. گرچه از دوره سامانیان و پیش از فردوسی سرکشی ازین عبودیت آغاز گردید و هرچند فرض کنیم انگیزه آن، احساسات قومی و بیداری حس ملکیت باشد، ولی ظاهراً عامل اصلی آن، امارت طلبی و رسیدن بقدرت بود و ازین رو جسارت اینکه يك حکومت ملی براساس عواطف قومی تشکیل دهند درکار نبود. امرای سامانی و صفاری خود را عامل خلیفه می خواندند و اظهار اطاعت به مرکز خلافت را وسیله ثبات کار خود قرار می دادند، زیرا افکار عمومی جز آن نمی پسندید، مثل اینکه متابعت از سلطان عرب که نام خلیفه بر خود نهاده بود و امیر مؤمنان لقب داشت امری مسلم و غیر قابل مناقشه بود، و مسلمان بودن ملتی مستلزم آن بود که کشورشان جزء مستملکات خلیفه عرب باشد، چنانکه قیام ابو مسلم خراسانی ایران را از سلطه عرب رهائی بخشید، بلکه تلاشی بود برای تغییر امام و مالک. شکستن یوغ خلیفه اموی که فشار آن برگردن قومیت ایران تحمل ناپذیر شده بود برای این بود که به یوغ خلیفه عباسی گردن نهند، زیرا تصور میکردند این خاندان بمبدأ رسالت نزدیکتر است پس به تعالیم اسلام - که میان سید قرشی و عبد حبشی در برابر خداوند برتری و امتیازی قائل نیست - بیشتر عمل خواهند کرد و یا اگر از فشار زنجیر خلفای عباسی بتنگ می آمدند مبلغ خلفای فاطمی میشدند.

همراه با این عامل نفسی و روحی باید يك موجب مؤثر دیگر را فراموش نکرد و آن تمرکز قدرت در دست امرای عرب بود که طبعاً طبقه جاه طلب و کارآمد تلاش میکرد خود را بآنها نزدیک کند. بی شك احترام به افکار و عقاید و سنن آنها، آموختن زبان و آداب و خلاصه تشبه با عراب یعنی روحاً و جسماً «عرب مآب شدن» وسیله تقرب بدستگاه حاکمه بود.

از آنجاکه بشر - مخصوصاً بشر ضعیف و مغلوب - وقتی بدین راه افتاد تا مرحله اغراق و افراط میرود و همه چیز را در راه رسیدن به مقصود فراموش میکند، حتی

مناعت و شخصیت خویش را ، دیگر تعجب نمیکنیم وقتی که می شنویم وزیر دانشمند و فاضل چون صاحب بن عبّاد میگفت : « من در آئینه نمی نگرم از ترس اینکه مبادا چشمم بصورت يك عجمی افتد . »

بخاطر ندارم در کدامیک از کتب ادبی عرب این حکایت را خواندم که روزی مردی ایرانی بحضور این وزیر « ایرانی الاصل » بار یافت و قصیده‌ای در تفاخر ایرانیان بروی خواند (۱) ولی صاحب بن عبّاد بجای تشویق او برآشفست و روی بیکی از حضار مجلس کرده گفت : « جواب او را بده . » مخاطب برخاست و ارتجالاً قصیده‌ئی بهمین وزن و همان قافیه در مفاخر عرب و نکوهش ایرانیان انشاء کرد که فقط يك بیت آن در خاطر من مانده است .

و نحن الضارین جزأ علیکم و ضرب الجزی اولی بالذلیل

سپس صاحب بن عبّاد روی بشاعر ایرانی کرد و با سرزنش و تمسخر گفت : « چگونه یافتی . » شاعر ایرانی خجلت زده و بیمناک گفت : « اگر شنیده بودم باور نمی کردم . » پس صاحب بوی گفت « از محض من بیرون شو و اگر دفعه دیگر در اینجا پیدا شدی امر میکنم گردنت را بزنند . »

در این هنگامه که صدای ایران و ایرانی خاموش شده بود و کسی از گذشته با عظمت یاد نمی کرد فردوسی بسرودن شاهنامه دست زد و با این حماسه ملی درگوش غفلت زده ایرانیان سرود مجد و بزرگی زمزمه کرد و در برابر چشمان خیره شده به بزرگی عرب دورنمائی از گذشته پرافتخار گسترده .

البته در اینجا بی مناسبت نیست اگر اهل تحقیق بگویند در نوشته مورخان و دانشمندان همان ادوار ، مکرر به بزرگی ایران اعتراف شده است . این مطلب قابل انکار نبوده و نیست ولی آنچه اهل تاریخ و ادب راجع بگذشته ایران در کتابهای خود نوشته اند تأثیر نافذی در افکار و احساسات عمومی نداشته و برای اینکه اثر نامطلوب سلطه عرب کم شود و تارهای قومیت باهتر از آید بایستی قریحه توانائی چون موهبت

۱- گویا مطلع قصیده چنین بود : غنينا بالطبول عن الطلول

بی‌مانند فردوسی بکار افتد و امواجی خروشان از روح متلاطم وی بجنبش آید تا نفوس خامل و افسرده و تن بعبودیت سپرده را بحرکت آورد .

قوت زبان ، سادگی بیان ، قدرت تعبیر ، وسعت تخیلات و جهش روح او بطرف کمال و زیبایی این توانائی را بوی بخشیده است که تنها به نقل حوادث اکتفا نکند و صحنه‌هایی جاندار از تلاطم و تصادم عواطف بشری بیافریند ، و دورنمای گذشته در زیر خامه او جان گیرد : در آنجا عدالت و آزادی ، مبارزه با پلیدی و زشتی ، جنگ در راه استقلال و شکستن زنجیر اسارت و عبودیت ، ستایش جوانمردی و آزادگی ، حمایت از ضعیف و رأفت بدرماندگان ، گردنکشی در برابر جور و نامردمی بشکلی مؤثر و شورانگیز بچشم میخورد و بزرگواری نیاکان را برخ رنج‌دیده و خاضع پسران میکشد .

اشعار شاهنامه سرود پهلوانی و محرک غیرت و شهامت است و چون موسیقی جنگی که به رزمجویان دل نیرومیدهد چنین شوق را نسبت بگذشته در نفوس بحرکت می‌آورد . پس شگفت نیست اگر فردوسی را « بدین پارسی » زنده‌کننده « عجم » بگوئیم . نهایت برای نشان دادن این معنی که بطور اجمال و ابهام در ذهن من آمده و نتوانسته‌ام آنرا بشکل روشنی بیان کنم اهل تحقیق باید متوازیاً دو بحث دامنه دار دنبال کنند و با حوصله این دو موضوع را زیر ذره بین کاوش و جستجو قرار دهند .



نخست مصور ساختن اوضاع اجتماعی عصر فردوسی است که از سیر در کتب تاریخ و ادب و نظر افکندن به معتقداتی که بر جامعه اسلامی آن زمان مستولی بوده و از مباحثات و مناظرات دانشمندان و فلاسفه بخوبی استنباط میشود که همه چیز بر محور افکار و آداب و عادات و معتقدات عرب دور میزد و حتی فلسفه که بایستی از هرگونه حدود موضوعه و مقرراتی رها باشد بایستی بر آراء و عقایدی منطبق گردد که از اخبار و احادیث و سیره صحابه استنباط شود و از همین رو علم کلام پدید آمد .

در این قسمت طبعاً باید گفتگو شود از وضع زندگی مردمی ساده و فقیر که در

صحرائی سوزان و بی برکت به غرور و نخوت ذاتی خود پناه برده ، با دنیای خارج تماسی ندارند و آنچه از جلال و شوکت ایران و روم شنیده‌اند آنها را از اعجاب و رشک لبریز کرده است ، با آزادی و استغنا و فقر و حتی به نقائص زندگانی خود مینازند؛ هر فردی برای خود و قبیله خود شأنی قائل است و هر قبیله‌ای برای خود ما به الامتیازی جستجو میکند و مزایائی میتراشد ؛ تمام شبه جزیره عربستان از حماسه و تفاخر و منافسه موج میزند . (شاید همین خصیصه قومی بود که ، پس از چند سال مقاومت و مخالفت با دعوت پیغمبر اکرم ، آنانرا بزیر رایت اسلام گرد آورد ، زیرا موجبی قوی و مؤثر برای بالیدن بخود یافته بودند .) اشرف انبیا از آنهاست ، و قرآن بزبان آنها نازل شده ، و دیانت اسلام باید عالمگیر شود . بنابراین روح تفاخر و منافسه آنها هدفی بزرگتر و افتخار انگیزتر پیدا کرد . نهایت تا هنگامیکه اسلام در شبه جزیره محصور بود و مسلمین بعصر نورانی رسول اکرم نزدیک بودند این منافسه و نازش به تفوق نژادی در حال کمون بود ، همینکه بفتوحات بزرگ نائل آمدند و بر مستملکات روم و کشور ایران دست یافتند بحالت بروز و ظهور درآمد و نص صریح « ان اکرمکم عندالله اتقیکم » از نظر هادور شد و عرب در همه جا تفوق نژادی خود را بر رخسایین میکشید .

جمله‌ئی که به خلیفه دوم نسبت میدهند که هنگام کسب تکلیف راجع به کتابخانه اسکندریه « کفانا کتاب الله » گفته و بسوختن آن فرمان داده است (خواه از مسلمانات تاریخ باشد یا نه) نمونه همین طرز تفکر و تعزز آنهاست بداشته خودشان ، نهایت ، عصر خلفای راشدین هنوز این تعزز فقط متوجه دیانت اسلام بود ، ولی در خلافت بنی امیه بکلی این اصل مقدس منسوخ گردید و اعتزاز بقومیت غلبه کرد .



بحث دوم تجزیه و تحلیل کاملیست از شاهنامه بطوریکه مطالب مختلف این کتاب در معرض افکار درآید تا تلاشی که شاعر گرانمایه در تحریک غیرت و حمیت ملی بکار برده است مشهود گردد .

طبعاً در این قسمت باید از مقدرت روحی گوینده و سبک کار و نقطه محوری

فکر او سخن بمیان آید ، مطالب گوناگونی که در عشق و سیاست و رزم و اخلاق و تشویق بمبادی فاضله و کیفیت ریختن آنهاست در قالب برازنده تفسیر شود .

امر مسلم اینست که هنوز راجع باستانان سخن پارسی بحث‌هایی مستفیض و مستوفی و موجد و مفید صورت نگرفته است و نسل معاصر از گنجینهٔ بیمانندی که گذشتگان بجای گذاشته اند و بدون شائبهٔ مجاز و مجامله مایهٔ افتخار ایرانست بی-اطلاعند ، و این مهم صورت نمی‌گیرد مگر اینکد تنی چند اهل ادب و تحقیق که بیسکی از گویندگان ارادت می‌رزند او را معرفی کنند و در این معرفی باید جهد و تلاش نویسندگان علاوه بر کلیات متوجه نشان دادن سبک خاص او شود مخصوصاً مزایای خاص او را از حیث فکر نشان دهند .

آزادی فرد

اناتیسم روز بروز فزونی میگیرد . مداخلهٔ حکومت در تعلیم و تربیت ، در امور صنعتی و بازرگانی ، نظارت بر امر توالد و تناسل و امور خیریه ... رفته رفته همه چیز بدستگاه‌های ماشینی مانند شده است . می‌خواهند جامعهٔ انسانی ماشین‌وار کار کند .

پس حیات فکری چه خواهد شد ؟ سرنوشت هنر و ادب و آزادی اندیشه بکجا میانجامد ؟ افکار بلند ، آراء ارجمند ، شاهکارهای فنی و هرچه گرانبها و گرامی است مولود قریحهٔ آزاد مردمانی بوده است که حکومت‌های نظامی و پلیسی بر فکر آنها نظارتی نداشته است . بسیاری از قهرمانان هنر و حکمت در نظر حکومت مردمان بیکاره و احمق بوده‌اند که وجودشان برای جامعه فائده‌ای ندارد . نهایت در عصرهای قدیم با آنها کاری نداشتند ، آنها را مجبور نمیکردند از راه و روش خویش منحرف شوند . اما حکومت‌های امروزی ، مخصوصاً حکومت‌های آینده دیگر نمیتوانند این آزادی را تحمل کنند و بنام ملت این حق را برای خود قائلند که بآنان (ارکان اندیشه و هنر) بگویند و کار شما برای جامعه سودی نمی‌آورد ، بهتر است بکار دیگر بپردازید .

برتراند راسل - ترجمه علی دشتی